

بررسی تطبیقی نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید با انقلاب اسلامی ایران

تاریخ دریافت: 00/1/22 تاریخ تأیید: 00/3/18

احمد عزیزخانی*

جنبش‌های اجتماعی شکل گرفته در دهه‌های 60 و 70 میلادی - که از لحاظ ماهیت، ساختار و اهداف، با نمونه‌های پیشین خود متفاوت بودند - ضرورت ارائه نظریات نوینی درباره تبیین کنش‌های جمعی جدید را گوشزد کرده است که نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید در همین راستا شکل گرفت. از طرفی وقوع انقلاب اسلامی ایران در دهه 80 میلادی، سیل نظریات جامعه‌شناختی غربی را در راستای تبیین آن به سوی خود روانه ساخت، اما هیچ کدام از این نظریات، ظرفیت تبیین انقلاب اسلامی ایران را در خود نداشتند. در این میان، برخی بر این باورند که به جهت ویژگی‌هایی چون ماهیت فراطبقانی و فراملی، بُعد معنایی و فرهنگی، ترسیم مرزهای هویتی جدید و ویژگی مسئولیت در قبال غیریت، جنبش انقلاب ایران از نوع جنبش‌های شکل گرفته در دهه‌های اخیر، به ویژه جنبش‌های اجتماعی جدید است و بنابراین، انطباق‌پذیر با آنها می‌باشد. تحقیق پیش رو ضمن طرح این سوال که نظریه جنبش‌های جدید اجتماعی تا چه میزان از ظرفیت تبیین تئوریک انقلاب اسلامی ایران برخوردار است؟ با طرح رهیافت‌های کلاسیک و نوین کنش

جمعی از یک سو و نظریات ارائه شده در خصوص انقلاب اسلامی ایران از طرف دیگر، وجوه اشتراک و افتراق نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید با انقلاب اسلامی ایران را بررسی کرده و در نهایت بر این نکته تأکید ورزیده است که علی‌رغم شباهت‌هایی میان نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید با انقلاب ایران، این نظریه، توانایی تبیین کامل انقلاب ایران را ندارد.

واژه‌های کلیدی: جنبش‌های اجتماعی جدید، انقلاب اسلامی ایران، کنش جمعی،

مدرنیسم، پست مدرنیسم.

مقدمه

کنش جمعی به مثابه یکی از تجلیات دنیای مدرن، امروزه به موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی تبدیل شده است. تحولات ایجاد شده در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی، به خصوص در سده نوزدهم، منتج به ایجاد طبقات مختلف اجتماعی و اقتصادی گردید که هر کدام با اهداف، منافع و آمال مشترک، باعث ایجاد هویت جمعی ویژه و متعاقباً کردارهای اجتماعی ویژه‌ای شدند.¹ تعارض میان منافع طبقات اجتماعی، موجب تضارب جمعی گشته و گاه صورت‌بندی اجتماعی را دگرگون می‌ساخت. تحولات ایجاد شده در چنین فضایی، نیازمند تبیین نظری جهت واکاوی زمینه‌ها و عوامل چنین تحولاتی بوده که بسط نظریات مارکسیستی و ساختاری - کارکردی در این راستا صورت پذیرفته است. از ویژگی‌های مهم این نظریات، توجه به ماهیت طبقاتی جنبش‌های اجتماعی، به خصوص در شکل کارگری و همچنین توجه معطوف به ساختارهای ملی جنبش‌های ایجاد شده بود. هر دو شاخه تحلیل به رغم تفاوت‌هایی در رویکردها نسبت به پدیده‌های اجتماعی، در چارچوب یک جبرگرایی ساختاری محصور ماندند؛ به گونه‌ای که کارکردگرایی از ماهیت مستقل کنش اجتماعی غفلت کرده و مارکسیسم هم سعی در ایجاد یک صورت‌بندی اجتماعی عارضی بر حسب قوانین تکاملی تاریخ را داشت که نتیجتاً در پذیرش نقش کنش در ایجاد جامعه شکست خورد.

دهه‌های 1060 و 1070 میلادی را باید پلکان زمانی سقوط رویکردهای عمده جامعه‌شناسی سیاسی، یعنی رویکردهای مارکسیستی و کارکردی - ساختاری دانست. جنبش‌های ایجاد شده در این دو دهه با ماهیت‌های کاملاً متفاوت از جنبش‌های پیشین از



یک سو و عدم توانایی رهیافت‌های جامعه‌شناختی جهت تبیین نظری آن‌ها از طرف دیگر، اندیشمندان این حوزه را بر آن داشت تا ضمن نقد رویکردهای سنتی پیرامون کنش جمعی، رهیافت‌های جدیدی جهت تبیین کنش‌های جمعی ایجاد شده در این دو دهه ارائه نمایند که نظریه جنبش‌های جدید اجتماعی، یکی از این تلاش‌هاست.

عمده مباحث ارائه شده پیرامون کنش جمعی، چه به صورت کلاسیک و چه به صورت نوین، معطوف به مغرب زمین است و از تبیین جنبش‌های اجتماعی سایر مناطق غفلت ورزیده است. هر چند پس از وقوع چنین جنبش‌هایی در سایر نقاط جهان، برخی از متفکران غربی و حتی بومی سعی در تطبیق واقعه رخ داده با رهیافت‌های نظری موجود در غرب همچون رهیافت‌های مارکسیستی، کارکردی-ساختاری و حتی رهیافت‌های نوینی همچون بسیج منابع، جنبش‌های جدید اجتماعی و ... داشته‌اند. انقلاب اسلامی ایران، یکی از مصادیق کنش جمعی در دنیای مدرن؛ خارج از حوزه تمدنی غرب بوده که مشمول قاعده فوق گردیده است. با اینکه این انقلاب، خارج از حوزه تمدن غرب به وقوع پیوسته و مبانی خاص خود را دارد، اما برخی از اندیشمندان بدون در نظر گرفتن بسترهای خاص اجتماعی، فرهنگی، ایدئولوژیکی و جغرافیایی آن، سعی در تبیین آن با نظریات غالب جامعه‌شناسی کنش جمعی داشته‌اند. تحقیق حاضر ضمن تأکید بر هویت خاص انقلاب ایران، به دنبال بررسی تطبیقی این جنبش با جنبش‌های جدید اجتماعی است و از این رهگذر نقاط افتراق و اشتراک آن را واکاوی می‌کند.

1. رهیافت‌های جامعه‌شناختی کنش جمعی

1-1. رهیافت‌های کلاسیک پیرامون کنش جمعی

الف) رهیافت‌های مارکسیستی: انقلاب صنعتی با استقرار مناسبات جدید اجتماعی - اقتصادی موجب افول مناسبات پیشین اقتصادی در جامعه و گسترش کار مزدوری و همچنین انتقال نیروی کار کشاورزی به مراکز صنعتی گردید. مجموع این تحولات باعث تخریب نظام اجتماعی پیشین و رشد طبقه جدیدی به نام «طبقه کارگر» شد، اما پایه‌های چنین تشکیلاتی از ابتدا لرزان بود؛ به جهت اینکه وضعیت اجتماعی طبقه کارگر چندان مساعد نبوده و انقلاب صنعتی موجب فقر و تنگدستی طبقات کارگری شده بود.² شرایط پیش آمده، زمینه مساعدی جهت شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی اعتراض‌آمیز را مهیا کرد. نظریه مارکسیسم جهت تبیین نظری تحولات پیش آمده شکل گرفت و به نوبه خود

بر تحولات بعدی جنبش کارگری تأثیر گذارد.

محور اصلی درک نظریه دگرگونی انقلابی (که معطوف به کنش جمعی است) در فلسفه مارکس، شناخت نقش اساسی طبقات اجتماعی است. در نگاه وی، تقسیمات طبقاتی، اساسی‌ترین تقسیمات را در جامعه سرمایه‌داری و نیز دیگر نظام‌های اقتصادی تشکیل می‌دهند.³

بر این اساس، مبارزه طبقاتی، عامل اصلی تضادهای سیاسی است.⁴ بنابراین، این نوع نگرش مارکس به کنش جمعی معطوف به جامعه صنعتی است و در تحلیل نهایی، تنها طبقه کارگر را در بر می‌گیرد و در ضمن مجموع این تحولات بر اساس جبر تاریخی پیش می‌رود. رهیافت مارکسیستی همواره به جهت رویکرد جبرگرایانه به تحولات اجتماعی و همچنین منحصر کردن تحولات اجتماعی به طبقه کارگر و غفلت از لایه‌بندی‌های اجتماعی، مورد انتقاد قرار گرفته است.

ب) رهیافت کارکردی- ساختاری: یکی از مسلط‌ترین رهیافت‌های اجتماعی درباره تبیین رویدادهای اجتماعی، رهیافت کارکردی-ساختاری است. از منظر این رهیافت، جامعه همچون سیستم‌های مکانیکی یا ارگانیکی، مجموعه‌ای از اجزاست که بین آن‌ها روابط متقابل وجود دارد. چنین مجموعه‌ای ضرورتاً بر زور و یا قدرت متکی نیست، بلکه بر مکانیسم‌های همبستگی پیچیده و از آن جمله، مبانی اخلاقی استوار است.⁵ در چنین شرایطی، اراده انسان‌ها در شبکه پیچیده‌ای از ارزش‌ها، ساختارها، هنجارها، سنن و عادات اجتماعی محصور می‌ماند و این عوامل به اراده انسان جهت می‌دهد. انسان‌ها خارج از این شبکه، قادر به گزینش نیستند و تنها افعالی را انجام می‌دهند که در چارچوب منافع عمومی است.⁶

بر اساس تفکر ساختارگرایی، در هر ساختاری، روابط ضروری و معین وجود دارد که به گفته مارکس، قبل از اینکه ما در موقعیتی قرار بگیریم که آن‌ها را تعیین کنیم، تا اندازه‌ای پیشاپیش شکل گرفته‌اند. بنابراین، نیروهایی را که باعث ایجاد تحول در اجتماع می‌شوند (و باعث کنش جمعی می‌شوند) را نباید در میان کارگزاران یافت، بلکه نیروهای تعیین کننده، درون ساختارهای خود اجتماع قرار دارند.⁷ تفکر کارکردی-ساختاری هم مانند تفکر مارکسیستی بر نوعی جبرگرایی تأکید می‌کند که بر اساس آن، کنش جمعی، معطوف به اراده و خواست عاملین نمی‌شود، بلکه تابعی از متغیرهای دخیل است و این‌گونه ظرفیت تبیینی مناسبی جهت کنش‌های جمعی معطوف به اراده و حتی انگیزه



ندارد. این رهیافت از جنبه دیگری هم مورد انتقاد قرار گرفته است. همان‌گونه که گیدنز تأکید می‌کند ساختار، تنها الزام‌آور نیست، بلکه توانایی‌بخش هم است. ساختارها غالباً به عوامل انسانی، اجازه انجام اعمالی را می‌دهند که بدون وجود این ساختارها نمی‌توانستند انجام دهند. از این نظر، جنبه جبرگرایانه ساختارها کاسته می‌شود.⁸

2-1. رهیافت‌های نوین پیرامون کنش جمعی

ماربودیانی در تبیین رویکردهای نوین پیرامون کنش جمعی، چهار گرایش عمده را بازشناسی می‌کند که شامل رویکردهای رفتار جمعی، بسیج منابع، فرایند سیاسی و جنبش‌های اجتماعی جدید می‌شود. اما همان‌گونه که کیت نش بیان می‌کند، رویکرد فرآیند سیاسی، زیرمجموعه نظریه بسیج منابع قرار می‌گیرد و بنابراین، نمی‌توان ماهیت مستقلی برای آن در نظر گرفت.⁹ در ذیل به سه گرایش عمده دیگر خواهیم پرداخت.

الف) رهیافت رفتار جمعی: یکی از نظریه‌پردازان اصلی رهیافت رفتار جمعی، اسملسرⁱ است. از نظر وی، رفتار جمعی، حاکی از تنش‌هایی است که مکانیسم‌های باز تجدیدکننده درون‌زا موقتاً قادر به جذب آن‌ها نیستند. این تنش‌ها که نهایتاً منجر به جنبشی اجتماعی می‌شود، به صورت ناگهانی شکل گرفته و شامل بازیگرانی می‌شود که به صورت فردی در کنش جمعی مشارکت جسته و مشارکت آن‌ها به صورت غیر عقلانی و غیر متعارف بوده است. در نقد این رهیافت می‌توان گفت که این رویکرد توجه زیادی به دینامیسم‌های غیر متعارف معطوف داشته تا استراتژی‌های سازمانی آگاهانه و یا به نحو عام‌تری بر استراتژی‌های ابداع شده توسط کنش‌گران، همچنین دغدغه این رهیافت، بیشتر توصیف جنبش‌ها و فرآیندهای آن بوده و از توجه به ریشه‌های ساختاری تعارض‌ها در جنبش‌های اجتماعی غفلت کرده است.¹⁰

ب) رهیافت بسیج منابع: رهیافت بسیج منابع، یکی از تبیین‌های پر نفوذ ارائه شده پیرامون کنش‌های جمعی مدرن است. چارچوب اصلی این رهیافت - که توسط زالدⁱⁱ، مک کارثیⁱⁱⁱ و تیلی^{iv} ارائه شده، بر اساس مبانی لیبرال پایه‌گذاری شده است. نظریه بسیج منابع بر این نگرش کلی استوار است که پدیده‌های اجتماعی، نتیجه تصمیمات و

i. Smelser.

ii. Zald.

iii. Mc Carthy.

iv. Tilly.



کنش‌های فردی هستند. این نظریه بر مبنای فرضیات نظریه انتخاب عقلانی مطرح شده که بر اساس آن، مشارکت فرد در جنبش‌های اجتماعی، متکی به مبنای عقلانی است. به این ترتیب، این نظریه با نظریات قبلی در جامعه‌شناسی آمریکایی به مخالفت برخاست که بر اساس آن‌ها، شرکت در جنبش‌ها دارای انگیزه روانی واکنشی کم و بیش غیر عقلانی به شرایط اجتماعی است.¹¹

نظریه بسیج منابع بر یک فرض کلی دیگر نیز استوار است که شامل وجود تعارضات و کنش‌های دائمی در جوامع است و جنبش‌های اجتماعی در شرایطی شکل می‌گیرد که منابع موجود در جهت منافع جمعی و خاص، سازمان یابند و از فرصت‌های ایجاد شده در جهت بسیج عمومی بهره‌گیری شود. تیلی در این زمینه می‌گوید:

جنبش‌ها و اعتراضات اجتماعی، معلول تعارضات دائمی است که همیشه و در تمامی جوامع وجود دارد و مبنای اساسی آن بر مردم تحت سیستم قرار دارد. در این شرایط، جنبش وقتی شکل می‌گیرد که رهبرانی پیدا شوند و به مردم مورد ظلم قرار گرفته دائماً گوشزد کنند چگونه حقوقشان پایمال شد و افق‌های یک زندگی خوب کدام است.¹²

در مجموع چنین باید گفت که نظریه بسیج منابع، واکنشی به نظریات جبرگرا و همچنین غیر عقلانی است، اما در این مسیر، راه اغراق بیهوده است؛ زیرا اولاً، این نظریه، کنترل «فرآیندهای چارچوب‌ساز» را کاملاً در دست کارگزاران اجتماعی و عاملین جنبش‌ها می‌داند؛ در صورتی که همان‌گونه که گیدنز تأکید می‌کند، تمامی مراحل یک فرایند اجتماعی به صورت خواسته دنبال نمی‌شود و هر پدیده‌ای (از جمله جنبش‌های اجتماعی) بازتولیدهای ناخواسته‌ای دارد که حتی ممکن است مسیر اصلی اراده عاملین آن را دنبال نکند.¹³

ثانیاً، همان‌گونه که سیدنی تارو استدلال می‌کند هیچ‌گاه جنبش‌های اجتماعی به صورت فردی رخ نمی‌نمایند، بلکه غالباً بخشی از یک موج عمومی ناآرامی اجتماعی هستند که عموماً به وسیله بعضی از وقایع پیش‌بینی‌ناپذیر تسریع می‌گردند و به وسیله تغییر در ساختارهای صت سیاسی تسهیل می‌شوند.¹⁴

ثالثاً، نفع شخصی هیچ‌گاه نمی‌تواند به تنهایی، انگیزه حضور فرد در یک کنش جمعی احتمالاً پر هزینه باشد؛ زیرا عواید حاصل از پیروزی جنبش اجتماعی معمولاً به صورت کالاهایی عمومی عرضه می‌شوند که تمامی افراد جامعه، اعم از شرکت‌کنندگان در کنش

جمعی با افراد منزوی را منتفع می‌سازد. از این منظر باید به انگیزه‌های ایدئولوژیک، فرهنگی و حتی عاطفی نیز توجه کرد.

ج) رهیافت اجتماعی جنبش‌های اجتماعی جدید: همچون دیگر رهیافت‌های نوین کنش جمعی، رهیافت جنبش‌های اجتماعی جدید هم واکنشی به نابسندگی نظریات کلاسیک پیرامون تبیین کنش جمعی جدید است. اما بیان این رهیافت به لحاظ بستر و محتوا با نظریات دیگر، به ویژه بسیج منابع متفاوت است. رهیافت جنبش‌های جدید اجتماعی برخلاف رهیافت‌های بسیج منابع و رفتار جمعی - که در بستر تفکر آمریکایی نضج یافتند - بستری اروپایی دارد و همچنین به خلاف نظریه بسیج منابع - که بر آموزه‌های لیبرالیسم تکیه زده است - ریشه در تفکرات مارکسیستی دارد.

جنبش‌های جدید اجتماعی به جای تمرکز بر عامل کار - سرمایه (که ویژگی اصلی نمونه‌های کلاسیک است) و در مجموع، روند کار، حوزه توجهات خود را بر آنچه امروز زیست-جهان نامیده می‌شود، تغییر داده‌اند که عواملی چون هویت شخصی، زندگی شخصی، جنسیت، روش و کیفیت زندگی را شامل می‌شوند.¹⁵

بر این مبنا گوندر فرانک و مارتا فوئنسس، جنبش‌های اجتماعی جدید را پاسخی به آن دسته نیازهای اجتماعی می‌دانند که به سبب تحولات جهانی جدید ایجاد شده است.¹⁶ بنابراین، تحولات نوین جهانی باعث مرزبندی جنبش‌های اجتماعی جدید از نمونه‌های کلاسیک آن شده است. اما اسملسر، عوامل توسعه جنبش‌های نوین اجتماعی را در سه مورد احصاء کرده است. اول، گسترش نفوذ دولت در حوزه خصوصی، دوم، توسعه صنعت شناخت (رشد سرمایه‌داری و نیاز آن به طبقه کارگران متخصص و تحصیل کرده) و نهایتاً گسترش رسانه‌های جمعی.¹⁷

چنانچه گفته شد جنبش‌های نوین اجتماعی به لحاظ محتوایی با نمونه‌های دیگر متفاوت است. این جنبش‌ها واجد ویژگی‌هایی هستند که با توجه به آن، مرزهای این جنبش‌ها را به خوبی ترسیم کرده و امکان مقایسه آن را با جنبش‌های دیگر، جهت تبیین تئوریک و با تطبیق فراهم می‌آورد. از این منظر، تحقیق پیش رو، جهت امکان‌سنجی ظرفیت تبیینی جنبش‌های اجتماعی جدید با الگوی مد نظر ما، یعنی انقلاب اسلامی ایران، نیازمند توجه جدی و دقیق به ویژگی‌های جنبش‌های نوین اجتماعی است. در مجموع، ویژگی‌های ذیل را برای این جنبش‌ها می‌توان در نظر گرفت:

1. ترسیم مرزهای هویتی جدید: همان گونه که دورماگن و موشار تأکید می‌کنند، یکی از



ارکان هر جنبش اجتماعی، ساختن بینش مشترک از وضعیتی است که هویت گروه بسیج شده را می‌سازد.¹⁸ این مسئله برای نمونه مورد نظر ما یعنی جنبش‌های نوین اجتماعی، اهمیتی دوچندان دارد؛ زیرا جدید بودن این جنبش‌ها عناصر هویتی جنبش‌های پیشین را برای مرزبندی آن‌ها ناکارآمد جلوه می‌دهد و پی‌ریزی عناصر هویت‌ساز جدید را ضروری می‌نماید.

جست‌وجوی هویت جمعی از نیازی ذاتی برای دستیابی به یک خویشستن اجتماعی منسجم و پیوسته سرچشمه می‌گیرد؛ خویشتنی که در جامعه مدرن سرکوب گشته و جریحه‌دار شده است. اورین کلاپ معتقد است جست‌وجوی جمعی برای هویت، به منزله واکنشی است به کمبود تعامل در جامعه مدرن. به اعتقاد وی، مناسبات اجتماعی عقلانی شده و مدرن، دیگر مرجع مطمئنی نیست که از آن، هویتِ شخص ساخته شود. تلاش جنبش‌های اجتماعی جدید، در جهت بازپس‌گیری هویت از دست رفته است.¹⁹

مکانیسم‌های بازتولید هویتی در جنبش‌های اجتماعی جدید از طریق ایجاد یک جو عقیدتی متفاوت و پیشنهاد راه‌حل‌های جایگزین حاصل می‌شود. چنین فرآیندی، در نهایت منجر به ایجاد هویتی جدید می‌شود.²⁰ هویتی باز تولید شده که فارغ از دل‌مشغولی‌های اقتصادی نظام‌های پیشین و در فراسوی روابط قدرت، با نگاهی فرهنگی و در چارچوب عقاید، نمادها و ارزش‌های باز تعریف شده، مفصل‌بندی می‌شود. چنین چرخشی در رویکرد را می‌توان در بازخوردهای منفی مدرنیته و چرخش به سمت فرامدرنیسم تفسیر کرد؛ چرا که غفلت مدرنیسته از وجوه معنایی تعاملات اجتماعی و تمایل افراطی به تعیین‌یافتگی این تعاملات - که نهایتاً منجر به شکستگی آن می‌شود، تنها با فروپاشی فرماسیون‌های هویتی پیش ساخته و نهادینه‌سازی هویتی مبتنی بر وجوه فرهنگی، ارزشی و در یک کلام معنایی میسر است.

2. ماهیت فراطبقاتی: جنبش‌های نوین اجتماعی، ربط مشخصی به نقش‌های ساختاری مشارکت‌کنندگان ندارند. زیر ساخت‌های جنبش‌های اجتماعی جدید تمایل دارد که از ساختار طبقاتی فراتر رود.²¹ این ویژگی (به همراه ویژگی فرهنگی این جنبش‌ها) پیوند عمیقی با مکانیسم بازتولید هویتی جنبش‌های اجتماعی جدید دارد. این جنبش‌ها اغلب، نارضایتی‌ها و عوامل بسیج‌کننده خود را حول موضوعات فرهنگی و نمادینی که با موضوعات هویتی سر و کار دارد، شکل می‌دهند؛ نه با نارضایتی‌های اقتصادی که به ویژه، کنش‌های جمعی جنبش کارگری را توصیف می‌کرد. این نارضایتی‌های فرهنگی و

نمادین، به مجموعه‌ای از عقاید، نمادها، ارزش‌ها و معانی حاکی از احساس تعلق به یک گروه اجتماعی متمایز و تلقی‌های جدید اجتماعی از زندگی روزانه وابسته است.²² بنابراین، مناسبات حاصل از فرمول کار-سرمایه که جنبش‌های اجتماعی کلاسیک، پیوندی ناگسستنی با آن داشتند، جای خود را به مناسبات جدیدی سپردند که شالوده اساسی آن را «کالاهای نمادین» همچون ارزش‌ها، هویت‌ها و شیوه‌های زندگی نوین تشکیل می‌داد.

3. ابعاد فرهنگی و معنایی: همان‌گونه که بیان شد، بعد فرهنگی و معنایی جنبش‌های اجتماعی جدید همانند ماهیت فراطبقاتی، با هویت بازتولید شده. همسایگی مستمری دارد؛ به گونه‌ای که تورن - که از نظریه پردازان بنام جنبش‌های اجتماعی جدید است - در تعریف خود از کنش‌های اجتماعی، این نوع کنش را رفتار یک بازیگر که به وسیله گرایش‌های فرهنگی هدایت می‌شود، تصور می‌کند و معتقد است که جنبش‌های اجتماعی نوین در درون روابط اجتماعی که ویژگی آن، کنترل اجتماعی گرایش‌های فرهنگی توسط گروه‌های مسلط است، ایجاد می‌گردد.²³ به اعتقاد اینگلهارت، نسل پس از جنگ جهانی دوم، «ارزش‌های پسامادی گرایی» را پروردند که در آن، بیشتر بر کیفیت زندگی تأکید می‌شود و نه بر اهداف اقتصادی، که این امر، نتیجه بهره‌مندی بی‌سابقه آن‌ها از امنیت اقتصادی است. به عقیده وی گرایشی به سمت نوع جدیدی از سیاست وجود دارد که در آن، بیشتر بر روابط غیر رسمی‌تر و صمیمی‌تر با دیگران، رشد عزت نفس و ارضای معنوی و زیباشناسانه تأکید می‌شود تا بر موضوعات رشد اقتصادی. بر این اساس، همبستگی‌هایی بین ارزش‌های پسامادی گرایانه و عضویت در جنبش‌های اجتماعی وجود دارد.²⁴

4. کنش جمعی مبتنی بر تمایلات غیر ملی: در دنیای معاصر، کنش جمعی تحت تأثیر فرایند جهانی شدن، بیش از پیش بین المللی شده و از چارچوب دولت-ملت خارج شده است. از این پس، کنش جمعی، کمتر در سطح یک سرزمین ملی و بیش از پیش در یک فضای فراملی صورت می‌گیرد. بر این مبنا موضوع اصلی پیرامون کنش جمعی نوین و از جمله جنبش‌های اجتماعی جدید، دگردیسی ناشی از فرایندهای جهانی شدن است.²⁵ فضای بین المللی ایجاد شده، ذائقه کنشگران جنبش‌های اجتماعی جدید را از سطح دولت - ملت فراتر برده و به موضوعاتی بین المللی نظیر محیط زیست، حقوق بشر و ... معطوف داشته است. در حقیقت، نگرش این جنبش‌ها به چنین موضوعاتی، ناشی از توجه آن‌ها به حوزه زیست - جهان و کیفیت بخشی به این حوزه است. در چنین فضایی حتی منافع



فردی و جمعی نیز حول مرزهای ملی نگریده نمی‌شود و در نوردیدن مرزهای ملی با عقاید، ارزش‌ها و نمادهای حاصل از «کنش بازانديشانه»، وظیفه کنشگران اجتماعی دانست.

5. مسئولیت در قبال غیریت: همان‌گونه که کیت نش تأکید می‌کند، جنبش‌های نوین اجتماعی را باید در مدار «چرخش پسامدرن» تعریف کرد؛ به گونه‌ای که این جنبش‌ها در ستیز هویت و تعریف مجدد مناسباتی که زندگی اجتماعی درون آن‌ها ساخته می‌شود، درگیر هستند. از این منظر، جنبش‌های نوین اجتماعی، درگیر مناسبات فرامدرنیسم هستند.²⁶

پذیرش حرکت جنبش‌های نوین اجتماعی در مدار پسامدرنیسم، ما را متوجه یکی از وجوه عمده تفکر پسامدرنیستی و در نتیجه، جنبش‌های اجتماعی جدید می‌کند که همان، اصل «مسئولیت در قبال غیریت» است. بی‌تردید، یکی از بارزترین و بنیادی‌ترین سویه‌های سیاسی فرامدرنیسم، دل‌مشغولی نظری آن در مورد «غیر» و «غیریت» است. از دیدگاه پسامدرنیست‌ها مناسبات اجتماعی جدید، دیگر حضور فراروایت‌ها را تحمل نمی‌کند و بر تکثیر روایت‌ها تأکید می‌کند. پذیرش خرده روایت‌ها و به تعبیری روایت‌های تابعی به عنوان روایتی در عرض فراروایت‌های قدیمی، نقش غیریت را پر رنگ می‌کند و به تعبیر دیگر، واژه غیر را از میان بر می‌دارد. توجه به غیر (یا به طریق فروپاشی غیریت‌ها و یا از طریق توجه به غیر) از توجه افراطی به خود به نوعی خودپرستی انسان دوران مدرنیسم می‌کاهد و وی را به سمت دگردیسی سوق می‌دهد.²⁷

مسئولیت در قبال غیریت، وجه معنایی و فرهنگی جنبش‌های نوین اجتماعی را دو چندان کرده است. بعد از این، کنشگر درگیر در مناسبات اجتماعی نوین، تنها با متن دمساز نیست و حاشیه‌ها را نیز با فهمی درون متنی، تفسیر می‌کند و این‌گونه نگاه طولی و سلسله مراتبی مناسبات قدیمی را به نگاهی عرضی و همساز تبدیل می‌کند. در چنین فضایی، چنان‌چه در ابعاد هویتی، غیرملی و فرهنگی جنبش‌های اجتماعی جدید بیان شد، کنشگران اجتماعی با نگاهی بازانديشانه، معنای منافع را بسط داده و از «خود تنها» به «خود و دیگری» تغییر داده‌اند.

6. صبغه تکثرگرایی جنبش‌های اجتماعی جدید: جنبش‌های جدید اجتماعی همواره کثرتی از عقاید و ارزش‌ها را نشان می‌دهند و در تقابل آشکار با جنبش طبقه کارگر، با تلقی مارکسیستی از ایدئولوژی به مثابه یک عنصر وحدت‌بخش و تمامیت‌گرا برای عمل

دسته جمعی قرار می‌گیرد.²⁸ پذیرش عقاید و ارزش‌های گوناگون، ارتباط مستقیم با اعتقاد به فروریزی فراروایت‌ها و در نتیجه، غیریت‌ها دارد. به هر صورت، در یک جنبش اجتماعی جدید، کنشگرانی با عقاید و ارزش‌های گوناگونی شرکت دارند که تکثر فکری آن‌ها هیچ‌گاه جنبش را از مسیر اصلی آن خارج نمی‌کند.

7. خصلت کمتر سازمان یافته جنبش‌های نوین اجتماعی: یکی از تفاوت‌های عمده میان جنبش‌های اجتماعی نوین و صورتبندی‌های سیاسی سازمان یافته مانند احزاب، خصلت کمتر سازمان یافته این جنبش‌هاست. تعلق داشتن به یک جنبش، بیشتر مربوط به طرفداری از بینش اجتماعی یا اصول اعتقادی خاص، بیان آن در بحث‌های سیاسی روزانه و آماده بودن برای مشارکت در فعالیت‌های اتفافی مانند نمایش‌های خیابانی و یا اجتماعات آشوب‌گرانه است.²⁹ این خصلت کمتر سازمان یافته جنبش‌های اجتماعی جدید باعث از میان رفتن قیود دست و پا گیر فرماسیون‌های سیاسی و در نتیجه، فراخی و گستردگی این جنبش‌ها می‌شود. این ویژگی، در نهایت منجر به تسهیل در اموری چون عضوگیری، تصمیم‌سازی و حتی کنش مستقیم، درگیرانه و غیر قابل پیش‌بینی می‌شود.

8. استراتژی بسیج رادیکال: جنبش‌های نوین اجتماعی، تمایل به بهره‌گیری از تاکتیک بسیج رادیکال در ایجاد ناآرامی و مقاومت دارند که البته با مدل منطبق بر جنبش کارگری متفاوت است؛ زیرا به الگوهای جدید بسیج مبتنی بر عدم خشونت و نافرمانی مدنی تأکید دارند.³⁰ شاید مدل اعتراض گاندی را بتوان بهترین نمونه جهت استراتژی بسیج رادیکال همراه با عدم خشونت دانست که مورد تأکید کنشگران درگیر در جنبش‌های نوین اجتماعی است.

2. رهیافت‌های جامعه‌شناختی پیرامون پیدایی انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران، آخرین انقلاب بزرگ رخ داده در تاریخ انقلاب‌های جهان به حساب می‌آید. بستر ایرانی-اسلامی وقوع این انقلاب بزرگ، پیامدهایی را به همراه داشت که تفسیر آن را بر حسب نظریات موجود ناممکن می‌ساخت. البته پژوهشگران زیادی (چه خارجی و چه بومی) سعی در تبیین تئوریک این پدیده در چارچوب‌های مألوف داشته‌اند، اما به جهت ماهیت متفاوت انقلاب ایران با نمونه‌های غربی و حتی شرقی، هیچ‌کدام از این نظریات، ظرفیت لازم را جهت تبیین تئوریک آن نداشته‌اند. یکی از آخرین تلاش‌ها در این زمینه، تطبیق انقلاب اسلامی ایران با جنبش‌های اجتماعی جدید



است که این نوشتار ضمن پذیرش برخی از وجوه اشتراک جنبش‌های اجتماعی جدید با انقلاب اسلامی ایران، بر نقاط افتراق این دو تأکید می‌ورزد. در نهایت، ضعف تئوریک نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید جهت تبیین انقلاب اسلامی ایران را بحث می‌کند. اما قبل از پرداختن به این مقوله به نظر می‌رسد که ارائه فهرستی از نظریات ارائه شده پیرامون انقلاب اسلامی ایران ضروری باشد. برای این امر، مدل ارائه شده توسط منصور معدل را پذیرفته‌ایم. وی در این مدل، رهیافت‌های ارائه شده پیرامون انقلاب اسلامی ایران را به سه دسته کلی فردگرایانه، سازمانی و طبقاتی تقسیم می‌کند.³¹ در ادامه به سه رویکرد کلی ذکر شده پیرامون انقلاب اسلامی ایران همراه با نقدی کوتاه بر آن‌ها می‌پردازیم و سپس به مقایسه انقلاب اسلامی ایران با نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید و بررسی وجوه انطباق و عدم انطباق این نظریه با انقلاب ایران خواهیم پرداخت.

1-2. نظریات فردگرایانه (روان‌شناختی): بر اساس چشم‌انداز فردگرایانه، شرایط پیدایش وضعیت انقلاب را باید در تصورات و احساسات فردی، که خود متأثر از تحولات اجتماعی است، جست‌وجو کرد. بر این اساس، نارضایتی فردی، حداقل ماده خام انقلاب را تشکیل می‌دهد که ممکن است به وسیله گروه‌ها و رهبران ایدئولوژی گسترش یابد. در این دیدگاه، آرزوها و انتظارات تحقق نیافته باعث بروز احساس محرومیت می‌شوند و این احساس محرومیت، ماده اولیه جهت بروز انقلاب است.³² فرض نظریه‌پردازان روان‌شناختی این است که انقلاب مانند تمامی پدیده‌های سیاسی، ریشه در ذهن مردم دارد. بر این اساس، مردمی که به نحوی احساس محرومیت نسبی می‌کنند، آمادگی بروز خشونت سیاسی را دارند.³³ پذیرش این تئوری بدین معناست که بذر انقلاب همواره در تمامی جوامع وجود دارد و به عواملی برونی نیاز دارد که این بذر را آماده شکوفایی کرده و نهایتاً انقلاب را به انجام رسانند. یکی از تلاش‌هایی که در تطبیق نظریه فردگرایانه با انقلاب اسلامی ایران صورت پذیرفته، مربوط به جستار ریشه‌های انقلاب ایران در ناسازگاری نظریه سیاسی مکتب اولیه شیعه با ایدئولوژی سلطنت است. این تعبیر با مدل فردگرایانه تطبیق دارد؛ زیرا در این تعبیر، ایدئولوژی به مثابه سلسله مراتب ارزش‌هایی تلقی می‌شود که فعالان انقلابی را هدایت می‌کند. برای مثال، الگار به پیروی از وات، نقش مخالفت‌آمیز مکتب شیعه را از نظریه سیاسی و ارزش‌های آغازین آن استنباط می‌کند. جستار بعدی، مبنی بر این است

که رشد اقتصادی سریع در دهه‌های 1060 و 1070 بحران اقتصادی را به دنبال داشت. این بحران، نوعی حالت فکری را در مردم ایجاد می‌کرد که آن‌ها را نسبت به جاذبه بنیادگرایانه امام خمینی علیه السلام بسیار آسیب‌پذیر نمود.³⁴ در نقد رویکرد الگار می‌توان گفت که ماهیت ظلم‌ستیز و ضد سلطنتی مکتب شیعه واضح و مسلم است؛ به گونه‌ای که شیعیان در طول سده‌های متمادی به منزله یکی از گروه‌های مخالف حکومت‌های سلطنتی و دیکتاتور محسوب می‌شدند، اما تمامی این مخالفت‌ها منجر به انقلاب‌هایی از جنس انقلاب اسلامی ایران نشد. این نکته نشان می‌دهد که رویکرد الگار، رویکردی تقلیل‌گرایانه است و تنها به وجهی از علل انقلاب ایران می‌پردازد و از بررسی وجوه دیگر غفلت می‌ورزد و پیرامون جستار دوم نیز ذکر این نکته ضروری است که شرایط اقتصادی پیش از انقلاب ایران هرگز به حالت بحرانی نبود، و بسیاری از کنشگران فعال این انقلاب از طبقات متوسط و حتی مرفه جامعه بوده‌اند. بنابراین، رویکرد فردگرایانه - روان‌شناختی نمی‌تواند به خوبی، انقلاب اسلامی ایران را تحلیل کند.

2-2. نظریه‌های سازمانی: به عکس دیدگاه فردگرایانه - که در آن حالت فکری افراد به عنوان زمینه‌ای برای رشد ایدئولوژی انقلابی تلقی می‌شود - در مدل سازمانی، دگرگونی ایدئولوژیک (یعنی رشد دعاوی دیگر) بر حسب وضعیت خاصی تجزیه و تحلیل می‌شود که پدیدآورندگان ایدئولوژیک در این وضعیت نسبت به شکل حاکمان مورد اعتراض، واکنش نشان می‌دهند. گروه‌های سیاسی، زمانی به توسعه یا به کارگیری ایدئولوژی انقلابی می‌پردازند که جایگاه خود را در حکومت مورد نظر از دست بدهند.³⁵

بر مبنای مدل سازمانی، ظهور مکتب شیعه انقلابی باید به لحاظ تعامل میان سازمان مذهب شیعه و اوضاع اجتماعی ایران پیش از انقلاب توجیه مناسبی داشته باشد. برخی از تحلیل‌گران با توجه به متغیر اول بر استقلال نهادی علما تأکید ورزیده‌اند. برای نمونه، نیکی کدی، ظهور مکتب اصولی و افول مکتب اخباری را منجر به رشد قدرت علما دانسته است. این گونه ایدئولوژی سازمانی پرتوان فراهم آمد که مداخله علما در سیاست را توجیه کرد.³⁶ از طرفی، اعمال سیاست‌های نوسازی حکومت شاه در دهه‌های 60 و 70 باعث کم‌رنگ شدن نقش علمایی شد که پیش از این از قدرت زیادی برخوردار بودند.³⁷ استقلال نهادی علما (به عنوان بافت سازمانی) و سیاست‌های نوسازی حکومت (به منزله شرایط محیطی) به گونه‌ای در تعامل بودند تا زمینه پیدایش و رشد یک بدیل اسلامی را برای جایگزینی ایدئولوژی سلطنت فراهم آوردند.³⁸ معدل در نقد این رهیافت بیان می‌کند



که اولاً، سیاست‌های نوسازی و ضد اسلامی و ضد روحانی از زمان رضاشاه (آن هم با شدت زیاد) شروع شد، اما در آن زمان اتفاق خاصی رخ نداد. ثانیاً، بزرگ‌ترین مرجع تقلید زمان، یعنی آیت الله بروجردی، شیوه خصمانه‌ای را در برابر شاه در پیش نگرفت، بلکه حتی در برخی موارد، حکومت مستقر را تأیید نیز می‌کرد و به گفته کدی، تنها موردی که آیت الله بروجردی به طور صریح در مقابل شاه موضع‌گیری کرد، مربوط به اصلاحات ارضی بود و در بقیه موارد، مخالفتی ابراز نشد. بنابراین، مدل سازمانی نیز جهت تبیین انقلاب اسلامی ایران ناکارآمد جلوه می‌کند.

3-2. نظریه‌های طبقاتی: بر اساس نظریه‌های مارکس (که اساس نظریه‌های طبقاتی محسوب می‌شود) دگرگونی‌های نظام اقتصادی و پیدایش جایگاه‌های جدید، همان فرایندهای تاریخی کلیدی هستند که نقش‌آفرینان انقلاب را پدید می‌آورند. تحول نیروهای تولیدی و تضاد فزاینده آن‌ها با روابط اجتماعی تولید، شالوده علت ساختاری انقلاب را تشکیل می‌دهد و ماهیت طبقات انقلابی و ضدانقلابی را مشخص می‌کند.³⁹

نظریه‌های طبقاتی پیرامون انقلاب اسلامی ایران، حول چنین محورهایی می‌چرخد. بر این اساس، هر کشوری پس از دوره فئودالی، ابتدا یک انقلاب بورژوا-دموکراتیک را تجربه می‌کند و سپس با تکامل ابزار تولید، پس از مدتی نسبتاً طولانی، شاهد انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. از این رهگذر، بورژوازی (خرد یا کلان) سردمدار انقلاب اسلامی است.⁴⁰

معدل در بخش نظریه‌های طبقاتی به بررسی نظریات کدی و پارسا می‌پردازد. بر اساس نظر کدی، انقلاب در زمان‌هایی رخ می‌دهد که روابط تولید، به ویژه کنترل و مالکیت ابزارهای اساسی تولید جامعه، دستخوش دگرگونی‌هایی شده باشند که فراتر از قابلیت انواع قدیمی قدرت سیاسی و سازمان حکومتی در لحاظ کردن نظم اقتصادی جدید است. بر این اساس، پیش از انقلاب ایران، تعادل نظام اقتصادی و حکومت به هم ریخته و از این رهگذر، پایه‌های ظهور یک انقلاب اجتماعی شکل گرفت.

دومین موردی که معدل از نظریات طبقاتی پیرامون انقلاب اسلامی ایران بیان می‌کند، مربوط به پارسا است. بر اساس استدلال پارسا بالا بودن میزان مداخله دولت در نظام اقتصادی را از یک سو و انسجام گروه‌های اجتماعی محروم در قالب بافت جهان سومی وابستگی و آسیب‌پذیری اقتصادی از طرف دیگر، نهال انقلاب اسلامی ایران را نشاندهنده مداخله حکومت در تخصیص و انباشت سرمایه به نفع واحدهای اقتصادی بزرگ و

نوپا، موجب زیان صنایع دستی خرده‌پا و نیز طبقه کارگری شد. چنین شرایطی، مشروعیت حکومت را ساقط کرد؛ زیرا حکومت به جای خدمت به منافع عامه، در خدمت منافع خواص قرار گرفته بود. وقوع انقلاب در چنین شرایطی طبیعی به نظر می‌رسید.⁴¹ در نقد این رویکرد به چند نکته می‌توان اشاره کرد: نکته اول اینکه همان‌گونه که میشل فوکو به صورت مستقیم از وقایع در شرف انقلاب ایران گزارش می‌دهد، مخالفان حکومت شاه را طیف گسترده‌ای از مردم، از طبقات مختلف و با گرایش‌های مختلف تشکیل می‌دهند که شامل دانشجویان، کارگران، بازاریان (خرده‌بورژوا)، کشاورزان و در یک کلام تقریباً تمامی طبقات اجتماعی و اقتصادی جامعه ایرانی را در بر می‌گیرد.⁴² و نکته دوم اینکه تحلیل‌های مارکسیستی پیرامون انقلاب‌ها و از جمله انقلاب ایران ضمن تأکید بیش از حد بر اقتصادی بودن، از مقولاتی مانند مذهب، ایدئولوژی و ... غافل می‌ماند. این در حالی است که همان‌گونه که لیلی عشقی اثبات می‌کند، مقوله دین و به خصوص آموزه‌های عرفانی تشیع، نقش بی‌بدیلی در انقلاب ایران ایفا کرده است؛ تا جایی که وی معتقد است بدون شناخت مفهوم امام در تشیع، رمزگشایی از انقلاب ایران ناممکن است.⁴³ بنابراین، نظریه‌های طبقاتی، حداقل در مورد انقلاب اسلامی، ناقص بوده و از تبیین تمامی عوامل دخیل در این انقلاب ناتوان مانده است.

3. انقلاب اسلامی و نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید

بررسی رویکردهای سه‌گانه پیرامون انقلاب اسلامی ایران نشان داد که هیچ‌کدام از این رویکردها توانایی تحلیل همه‌جانبه و کامل از این رویداد را ندارند. به همین دلیل، برخی بر آن بوده‌اند تا این رخداد عظیم را با تحلیل‌های پست‌مدرن معرفی کنند. از طرفی، جنبش‌های اجتماعی نوین (که در بخش اول به صورت کامل توضیحاتی پیرامون آن ارائه شد)، یکی از تجلیات دنیای پست‌مدرن است. بدیهی است که با این مقدمات، شائبه تطابق کامل انقلاب اسلامی ایران با جنبش‌های اجتماعی معاصر تقویت شود. اما بر حسب مطالب پیش‌گفته، انقلاب اسلامی ایران به جهت بستر متفاوت خود از کنش‌های جمعی غربی، تبیین‌پذیر با هیچ‌کدام از نظریات شکل‌گرفته در بستر تفکر غربی نیست. هر چند که انقلاب ایران در برخی وجوه، مشابهت‌هایی را با جنبش‌های اجتماعی جدید دارد، اما در ابعاد نیز کاملاً متفاوت است. در ادامه به بررسی وجوه اشتراک و افتراق این دو خواهیم پرداخت. اما پیش از این بررسی، ذکر برخی از ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران

ضروری به نظر می‌رسد.

میشل فوکو - که در کوران مبارزات انقلابی مردم ایران در تهران و قم به سر می‌برد - مشاهدات مستقیم خود را در نوشته‌ای با عنوان «ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟» به رشته تحریر در آورد. از نگاه وی، انقلاب ایران واجد چند ویژگی است که آن را از نمونه‌های مشابه دیگر متمایز می‌کند. وی در خلال بحث‌های خود، این ویژگی‌ها را برای انقلاب ایران بر می‌شمرد: معنویت‌گرایی، هویت‌یابی، انسجام درونی جنبش، خیزش عمومی، رهبری فرهنگد، تقابل با نظام‌های مسلط جهانی و استبداد داخلی و ماهیت غیر طبقاتی.⁴⁴ در ذیل بر مبنای این ویژگی‌ها و مؤلفه‌های دیگر که در مباحث فوکو موجود نیست، به بررسی تطبیقی انقلاب اسلامی ایران با جنبش‌های اجتماعی جدید خواهیم پرداخت.



3-1. عناصر همسان جنبش‌های اجتماعی جدید با انقلاب اسلامی ایران

شاید در میان رهیافت‌های رایج کنش جمعی، نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید، بیشترین تقارب را با انقلاب اسلامی ایران داشته باشد. البته این ادعا بدین معنی نیست که این نظریه به صورت کامل، ظرفیت تبیین انقلاب اسلامی ایران را دارد؛ زیرا ما در بخش بعدی به عناصر ناهمسان این دو خواهیم پرداخت، اما تحقیق پیش رو بر آن است که نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید به لحاظ توجه به مقولاتی چون فرهنگ، هویت، مسئولیت در قبال غیریت و ماهیت فرا ملی، از شانس بیشتری جهت تبیین برخی از وجوه انقلاب ایران برخوردار است. در ذیل به عناصر همسان این دو خواهیم پرداخت:

1. نگرش فرهنگی - معنایی: شاید یکی از مهم‌ترین وجوه اشتراک جنبش‌های اجتماعی جدید با انقلاب اسلامی ایران، نگرش فرهنگی - معنایی هر دو به پدیده‌های اجتماعی است. چنان چه در مطالب پیش گفته گذشت، توجه به ابعاد فرهنگی - معنایی، جزء جدایی‌ناپذیر جنبش‌های جدید اجتماعی است. این در حالی است که به گفته فوکو، سیاست جاری در دوران انقلاب را باید «معنویت سیاسی» خواند.⁴⁵ انقلاب اسلامی ایران از جمله «انقلاب‌های توحیدی» تاریخ است.⁴⁶ که وجوه معنایی آن بر وجوه عینی و غیر معنایی رجحان دارد و در چنین فضایی، امر سیاسی در سایه‌سار معنویت قابل درک است. کمی دقت در مفهوم «معنویت سیاسی» به ما می‌فهماند. که نقطه عزیمت، در جامعه‌ای که این اصطلاح بر آن بار می‌شود، معنویت است، نه سیاست. به معنای دیگر، عناصر مقوم

معنوی را باید قوام‌دهنده جامعه سیاسی هم دانست. نگاهی گذرا به وقایع رخ داده در انقلاب، چون بیانیه‌های صادر شده توسط رهبران انقلاب، شعارهای مطرح شده توسط انقلابیون، مرکز تجمع عمده انقلابیون (مساجد و حسینیه‌ها) و به خوبی نشان می‌دهد که رویکرد اصلی انقلاب اسلامی ایران، رویکردی معنوی بوده و بنابراین، انقلاب ایران را می‌توان در زمره کنش‌های جمعی رخ داده با اولویت فرهنگی معنایی تفسیر کرد. به همین جهت، اندیشمندانی چون کدی، الگار، عشقی، فوکو و.... بر بُعد فرهنگی و معنایی انقلاب ایران تأکید کردند. از طرفی چنانچه بیان شد، ابعاد معنایی و فراماتریالیستی، جزء لاینفک جنبش‌های اجتماعی جدید است. توجه به محیط زیست، توجه به حقوق اقلیت‌ها و در یک کلام، غیریت‌ها سمت‌گیری‌های غیر اقتصادی و غیر طبقاتی و در یک کلام، توجه به جنبه‌های زیبایی‌شناختی و کیفیات زندگی و همچنین فراروی از خود، بُعد معنایی جنبش‌های اجتماعی جدید را پررنگ کرده است و از این منظر، فرضیه‌های فرهنگی - معنایی موجود در جنبش‌های اجتماعی جدید، تطبیق‌پذیر با بعد معنایی و فرهنگی انقلاب اسلامی ایران می‌باشد.

2. ترسیم مرزهای هویتی جدید: بازسازی هویتی، وجه اشتراک دیگر جنبش‌های اجتماعی جدید با انقلاب اسلامی ایران است. به عقیده اورین کلاپ، علت جست‌وجوی جمعی برای هویت در جنبش‌های اجتماعی جدید، واکنشی به کمبود تعامل در دنیای مدرن و به بیان دیگر، بازاندیشی در آموزه‌ها و نتایج مدرنیسم است.⁴⁷ تمرکز نظام عقلانی و فرا روایت‌های تولید شده در دنیای مدرن که بر پایه اراده به دانایی شکل گرفته بود، نظامی وحدت یافته از حقایق می‌ساخت که سوژه در آن سکنا می‌گزید و هویت خود را بر اساس آن فراروایت‌ها شکل می‌داد. اما در دنیای پست مدرن، جهان زیست‌های مردم متکثر شده و هویت یکپارچه انسان مدرن فرو پاشیده است.⁴⁸ جنبش‌های اجتماعی جدید در چنین فضایی به دنبال ترسیم مرزهای هویتی جدید بر آمده‌اند. حال اگر نظر اورین کلاپ، پیرامون علت جست و جوی جمعی برای هویت در جنبش‌های اجتماعی جدید را بپذیریم، به عقیده کدی در مورد بازسازی هویتی ملت ایران در کوران انقلاب اسلامی ایران نزدیک شده‌ایم. کدی معتقد است که حرکت انقلابی ملت ایران با هدف تغییر الگوهای فکری و فرهنگی غربی که بر فضای عمومی جامعه تحمیل شده بود، صورت گرفت تا نظامی مطابق با خاستگاه فرهنگی و تمدنی ایران اسلامی پی‌ریزی شود. لذا مهم‌ترین هدف انقلاب ایران، احیای دین و ارائه الگوی بدیعی مبتنی بر هویت دینی و



ملی ایران شد.⁴⁹ از این منظر، ترسیم مرزهای هویتی می‌تواند به دو لحاظ، فصل مشترک انقلاب اسلامی ایران با جنبش‌های اجتماعی جدید باشد: اول به دلیل انگیزه هر دو جهت بازسازی هویتی و دوم به جهت انگیزه چنین بازسازی که همان واکنش به پیامدهای مدرنیسم است.

3. ماهیت فراملی: پیش از شکل‌گیری جنبش‌های جدید اجتماعی و به تعبیر صحیح‌تر، پیش از شکل‌گیری مناسبات پسامدرن در غرب، تحركات سیاسی، تنها در چارچوب‌های ملی نگریسته و صورت‌بندی اجتماعی توسط طبقات ترسیم می‌شد. در چنین فضایی، نگاه فراملی به مقولات سیاسی معنا نمی‌یافت، اما فرایندهای جهانی شدن، جنبش‌های اجتماعی جدید را به سمت نگاه فراملی دعوت کرد. این در حالی است که انقلاب اسلامی ایران هم از همان ابتدا مبانی خود را با نگاهی فراملی پایه‌ریزی کرد. حضرت امام خمینی علیه السلام بنیان‌گذار انقلاب اسلامی، همواره بر این نکته تأکید داشتند که انقلاب ما نباید در چارچوب مرزهای ملی محصور بماند. ایشان در این باره تأکید داشتند که ما انقلابمان را به تمام جهان صادر کنیم؛ چرا که انقلاب ما معنوی و اسلامی است.⁵⁰ جعل فرمول امام-امت که برخاسته از مبانی تفکر اسلامی است، به جای فرمول دولت - ملت که محصول مدرنیته غربی است، راه را برای جهانی شدن آموزه‌های انقلاب اسلامی هموار کرد. از طرف دیگر، بلوک‌بندی جهان به مستکبرین و مستضعفین، که این اصل هم برگرفته از آموزه‌های قرآنی است.⁵¹ مرزهای ملی را در نوردید و به هدف فوق‌یاری رساند. بر این مبنا، بر اساس آموزه‌های اسلامی - که اساس ایدئولوژی انقلاب ایران بوده است - اسلام فراتر از مرزهای جغرافیایی است و ماندن در مرزهای ملی، سرآغاز شکست انقلاب است. لذا با نفی علایق ملی و بر اساس تکلیف‌گرایی، توسعه ملی را تنها به منزله یک ابزار جهت توسعه مرزهای قدرت انقلاب در ملت‌های مسلمان و به خطر انداختن منافع استعمارگران و دولت‌های اسلامی وابسته مقبول می‌داند. بنابراین، اهداف ایدئولوژیک بر منافع ملی اولویت دارد.⁵² در نتیجه، ماهیت فراملی انقلاب اسلامی ایران را باید یکی از وجوه مشترک این انقلاب با جنبش‌های اجتماعی جدید دانست.

4. صبغه فراطبقاتی: درون مایه دینی و اسلامی انقلاب اسلامی ایران، اهداف آن را فراتر از ملیت، طبقه، جنس و ... قرار داد. به گونه‌ای که تعاملات کنشگران انقلاب اسلامی (به مانند تمامی جنبش‌های اسلامی) مبتنی بر پیمان برادری و ارزش‌های دینی است و این مسئله باعث تنوع حامیان جنبش‌های اسلامی (و از جمله انقلاب اسلامی

ایران) از حیث پایگاه طبقاتی آن‌ها شده است.⁵³ نگاهی به روند انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که در مسیر پیروزی انقلاب، گروه‌های مختلفی از قبیل کارگران (اعتصاب کارگران شرکت نفت)، دانشجویان (قربانی شدن دانشجویان در مقابل پای رئیس جمهور آمریکا و همچنین جلسات پر رونق دکتر علی شریعتی با دانشجویان)، روحانیون (کشتار مدرسه فیضیه)، بازاریان و بورژوازی خرده پا (اعتصاب بازار به دستور امام خمینی)، نظامیان (فرار سربازان از خدمت سربازی و بیعت کارکنان نیروی هوایی ارتش با امام خمینی) و در یک کلام، تمامی گروه‌ها و طبقات اجتماعی، حضور فعال داشتند. نکته‌ای که میشل فوکو نیز در گزارشی از روند انقلاب اسلامی ارائه داده، بر آن تأکید کرده است.⁵⁴ در مقابل، چنانکه بیان شد، جنبش‌های اجتماعی جدید نیز ماهیتی فراطبقاتی دارند. شکاف‌هایی که حول آن‌ها مرزبندی نیروهای اجتماعی شکل می‌گیرد، مثل گذشته، ماهیت طبقاتی و اقتصادی ندارد بلکه این جنبش‌ها، عوامل بسیج کننده خود را حول موضوعات فرهنگی و نمادین شکل می‌دهند.⁵⁵ موضوعاتی که مبتلا به طبقات و شئون مختلف اجتماعی است و نه فقط مسائل مربوط به یک گروه خاص مانند آلودگی محیط زیست. بنابراین، ماهیت فراطبقاتی نیز یکی دیگر از وجوه همسان جنبش‌های اجتماعی جدید با انقلاب اسلامی ایران است.

5. مسئولیت در قبال غیریت: مسئولیت در قبال غیریت، ربط مستقیم و معناداری با ویژگی‌های فراملی، فراطبقاتی و فرهنگی - معنایی دارد که وجه مشترک جنبش‌های اجتماعی جدید با انقلاب اسلامی ایران است. تأکید جنبش‌های اجتماعی نوین بر مقولاتی چون محیط زیست، حقوق زنان، اقلیت‌ها و ... از یک سو و تأکید انقلاب اسلامی بر اصولی چون حمایت از مستضعفین و مظلومین عالم.⁵⁶ حقوق اقلیت‌ها⁵⁷ و ... از طرف دیگر، این دو را در این مقوله به یکدیگر نزدیک کرده است. پیش از شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی نوین، تمامی گفتمان‌های موجود چون مارکسیسم و لیبرالیسم، حول گروه‌های خاصی چون پرولتاریا و بورژوازی شکل می‌گرفت و گروه‌های اجتماعی دیگر تحت عنوان غیر به فراموشی سپرده شده و یا طرد می‌شدند. در ایران پیش از انقلاب نیز گروه‌هایی چون زنان و همچنین طبقات ضعیف اجتماعی به حاشیه رانده شده بوده و به گروه‌های غیر تبدیل شده بودند تا اینکه انقلاب اسلامی با ایجاد این غیریت‌ها به مقابله برخاست. بنابراین، مسئولیت در قبال غیریت را نیز باید یکی دیگر از موارد همسانی جنبش‌های اجتماعی جدید با انقلاب اسلامی ایران دانست.



6. استراتژی ناآرامی آرام: «ناآرامی آرام» شاید بهترین اصطلاح برای استراتژی مبارزاتی انقلابیون ایرانی باشد که البته برگزیدن چنین رویکردی به انتخاب رهبر آن یعنی امام خمینی صورت گرفت. اعتراضات مستقیم و اعتصابات مکرر، اما بدون خشونت؛ شاخصه‌های اصلی این استراتژی محسوب می‌شوند؛ به گونه‌ای که سیستم اجتماعی، کارکردهای همیشگی خود را از دست داده و این‌گونه ضربات سهمگین و پی در پی بر پیکره نظام مستقر - که متولی نظم اجتماعی است - وارد می‌شود. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، این استراتژی مبارزاتی به استراتژی مورد استفاده توسط جنبش‌های اجتماعی جدید (که در مطالب پیش گفته بیان شد) بسیار نزدیک است.

2-3. عناصر ناهمسان جنبش‌های اجتماعی جدید با انقلاب اسلامی ایران

1. ماهیت متافیزیکی انقلاب اسلامی ایران: جنبش‌های اجتماعی جدید از بعد رویکرد فرهنگی - معنایی خود، بسیار به انقلاب اسلامی ایران شبیه است. اما از دل این تشابه، تضاد عظیمی را هم می‌توان استخراج کرد بدین معنا که رویکرد فوق در جنبش‌های اجتماعی جدید هنوز در بند ماتریالیسم دوران مدرنیته گرفتار است. انسان پست مدرن (و به تبع آن فعالان جنبش‌های اجتماعی جدید)، ماهیتی متافیزیکی دارد، اما نه از نوع وحیانی و دینی، بلکه تابع متافیزیکی است که ریشه در مقولات انسانی دارد. به همین جهت می‌توان بر آن نام متافیزیک حداقلی نهاد تا تفاوت آن از متافیزیک وحیانی و دینی (متافیزیک حداکثری) نمایان شود. «مارک سی تیلور» با پرداختن به جنبه‌های متافیزیکی پست مدرنیسم، نام «نالهیات» را برای آن برگزیده است. از نگاه وی، باور مسیحیت غربی به ثنویت‌های منسجمی چون خوب، بد، خدا، جهان، خیر و شر و... تکیه‌گاه‌های مطمئنی را برای انسان غربی فراهم کرده بود که رهاورد آن، آرامش و نظم جامعه و انسان غربی بود. ولی پست مدرنیسم با واژگون کردن ثنویت‌های فوق، ناآرامی را در کادوی ارزش‌های متافیزیکی پیچیده و به انسان پست مدرن هدیه کرده است.⁵⁸

بر اساس این دیدگاه، علی‌رغم تغییر حاصل شده در رویکرد، هدف ثابت مانده و کماکان بهبود زیست-جهان وجه همت انسان غربی باقیمانده است، اما به ابعاد زیباشناختی و معنوی این حوزه توجه بیشتری شده است.⁵⁹ این در حالی است که معنویت آرمیده در دل انقلاب اسلامی ایران، معنویت متافیزیکی بوده که هدف خود را سعادت اخروی و به تبع آن، دنیوی جامعه قرار داده است. این تفاوت، موجب اختلاف در نوع

جهان‌بینی و در نهایت، جدایی مسیر دو جنبش می‌شود.

2. مطلق بودن ارزش‌های اسلامی انقلاب ایران: بستر پست مدرن جنبش‌های اجتماعی جدید، نوعی پلورالیسم ارزشی و در نهایت، نسبی‌گرایی اعتقادی را بر آن‌ها تحمیل کرده است. در چنین بستری، حقیقت، نه عنصری ثابت و مشخص است و نه مطلق، بلکه حقایق در منظومه‌های گفتمانی شکل می‌گیرند. منظور از گفتمان‌ها سیستم‌های معانی است که فهم مردم از نقش خود در جامعه بر مبنای آن شکل می‌گیرد.⁶⁰ گفتمان‌ها این ویژگی را دارند که با گردآوری عناصر مختلف، هویتی نو ایجاد می‌کنند. در حقیقت، گفتمان‌ها تصور و فهم ما از حقیقت را شکل می‌دهند.⁶¹

این در حالی است که اصول ارزشی حاکم بر دیدگاه انقلابیون ایران به جهت ماهیت اسلامی آن مطلق بوده و نسبت در آن راهی ندارد. البته این گفته بدان معنا نیست که توتالیتریسم بر انقلاب اسلامی سایه افکنده بود، زیرا در جریان انقلاب، تکثری از گروه‌ها با عقاید و علایق مختلف مشاهده شده است، اما در موارد کلی، رهبران انقلابی، پیوسته بر اصولی ثابت تأکید کرده‌اند. این مسئله، یکی از نقاط افتراق مهم جنبش‌های اجتماعی جدید با انقلاب اسلامی ایران است.

3. پی‌ریزی نظم نوین سیاسی اجتماعی: فروپاشی ساختار دولت-ملت و نگاه جهانی توسط جنبش‌های اجتماعی جدید، هیچ‌گاه با پی‌ریزی نظم نوین سیاسی-اجتماعی همراه نبوده است. جنبش‌های اجتماعی نوین، خواستار تغییر در سامان سیاسی جوامع معاصر شده، اما بدیلی برای آن نمی‌یابند. البته تلاش‌هایی جهت ارائه بدیلی برای سامان سیاسی پس از دولت-ملت‌ها توسط افرادی مانند دیوید هلد ارائه شده است، اما به گفته کیت نش: «از چگونگی امکان تحقق دموکراسی جهان وطن غفلت شده است».⁶² این در حالی است که همان‌گونه که بیان شد، انقلاب اسلامی ایران با ارائه بدیل امامت-امت به جای دولت-ملت، نظم نوینی ارائه کرد که از لحاظ ماهوی با نظام‌های سیاسی-اجتماعی موجود کاملاً متفاوت و بلکه متضاد بوده است.

4. ماهیت سازمان یافتگی انقلاب اسلامی ایران: علی‌رغم تصوراتی مبتنی بر عدم سازمان‌یافتگی در جریان انقلاب اسلامی ایران، این تحقیق بر این باور است که نقش بی‌بدیل رهبری در فرایند انقلاب اسلامی، روند امور را در این انقلاب، آگاهانه و بر مبنای سازماندهی به پیش برد. وجود رهبری قدرتمند در رأس حرکت و وجود شبکه‌های ارتباطی مانند مساجد، حسینیه‌ها و ... در بدنه، به همراه انقلابیون سازمان‌یافته (البته به

صورت خودجوش)، فرایند انقلاب اسلامی ایران را کاملاً سازمان یافته نشان می‌دهد. این در حالی است که جنبش‌های اجتماعی جدید، فاقد خصلت سازمان‌یافتگی بوده‌اند.⁶³ مبنایگزینی و جوهرستیزی - که یکی از خصلت‌های اصلی پست مدرنیسم و به ویژه جنبش‌های جدید اجتماعی است.⁶⁴ تمرکز سازمانی را بر نمی‌تابد. بنابراین، جنبش‌های اجتماعی جدید از هر گونه سازمان‌یافتگی دوری کرده و در تحرکات اجتماعی خود به نوعی، خویش را به دست حوادث سپرده‌اند که این ویژگی نیز در تمایز آشکار با روند انقلاب اسلامی ایران است.

نتیجه‌گیری

بررسی سیر نظریات جامعه‌شناختی کنش جمعی به ما نشان داد که این نظریات به جهت خاستگاه غربی خود و مناسبات درونی درگیر در آن، فاقد صلاحیت لازم جهت تبیین تئوریک انقلاب اسلامی ایران هستند. اما تحقیق حاضر در پی اثبات این مدعا بر آمد که علی‌رغم تفاوت‌هایی مانند ماهیت متافیزیکال انقلاب اسلامی و در نقطه مقابل، رویکرد معنویت این جهانی جنبش‌های اجتماعی جدید، پلورالیسم ارزشی مورد باور جنبش‌های اجتماعی نوین و نهایتاً عدم ارائه الگویی نوین جهت مناسبات سیاسی پس از دولت-ملت از طرف جنبش‌های اجتماعی و در طرف مقابل، ارائه الگوی امامت-امت توسط انقلاب اسلامی ایران، نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید به جهت ویژگی‌هایی چون ماهیت فراطبقاتی، توجه به ابعاد فرهنگی - معنایی، مسئولیت در قبال غیریت و... توانایی بیشتری جهت تبیین انقلاب اسلامی ایران نسبت به دیگر نظریات ارائه شده در غرب دارد، اما نقاط افتراق این دو، ضرورت تدوین یک الگوی ایرانی - اسلامی جهت تبیین تئوریک این انقلاب را به ما گوشزد می‌کند.



پی‌نوشت‌ها

1. تام باتامور، *جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: کیهان، 1366، ص 56 – 58.
2. حسین بشیریه، *جامعه‌شناسی سیاسی*، چ سیزدهم، تهران: نی، 1385، ص 274.
3. پیتر کیویستو، *اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی، 1378، ص 42.
4. موريس دوورژه، *بایسته‌های جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت پناهی، تهران: دادگستر، 1377، ص 160.
5. حسین بشیریه، *جامعه‌شناسی سیاسی*، پیشین، ص 85.
6. یان کرایب، *نظریه‌های مدرن در جامعه‌شناسی*، ترجمه عباس مخبر، چ دوم، تهران: آگاه، 1381، ص 49.
7. حسین بشیریه، *اندیشه‌های مارکسیستی*، چ ششم، تهران: نی، 1384، ص 284.
8. جورج ریتزر، *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی فرهنگی، 1377، ص 705.
9. کیت نش، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر (جهانی شدن، سیاست و قدرت)*، ترجمه محمدتقی دلفروز، چ پنجم، تهران: کویر، 1387، ص 186.
10. غلامرضا بهروزلک، «بررسی تطبیقی جنبش‌های اجتماعی جدید با جنبش‌های اسلامی معاصر»، *نشریه قیاسات*، ش 22، ص 114.
11. کیت نش، پیشین، ص 144.
12. چارلز تیلی، «جنبش‌های اجتماعی، روش مبارزه سیاسی»، ترجمه فرخ توکلی، تبیان، 1380.
13. فیلیپ کسل، *چکیده آثار گیدنز*، مترجم حسن چاوشیان، تهران: ققنوس، 1383، ص 143.



14. کیت نش، پیشین، ص 152.
15. انریک لارنا و دیگران، *جنبش‌های نوین اجتماعی*، مترجم سید محمد کمال سروریان و علی صبحدل، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، 1387، ص 21.
16. محمدرضا تاجیک، *غیریت و جنبش‌های نوین اجتماعی*، گفتمان، ش اول، ص 98.
17. Nill smelser, *socialcheng and modernity, berekely: university of california press, 1992, p. 46*
18. ژان ایو دورماگن، دانیل موشار، *مبانی جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: آگاه، 1389، ص 266.
19. انریک لارنا و دیگران، پیشین، ص 24.
20. تام باتامور، پیشین، ص 56.
21. انریک لارنا و دیگران، پیشین، ص 20.
22. همان، ص 21 - 20.
23. کیت نش، پیشین، ص 164.
24. همان، ص 139.
25. ژان ایو دورماگن و دانیل موشار، پیشین، ص 277.
26. کیت نشل، پیشین، ص 144.
27. محمدرضا تاجیک، پیشین، ص 89.
28. انریک لارنا و دیگران، پیشین، ص 20.
29. تام باتامور، پیشین، ص 56.
30. انریک لارنا و دیگران، پیشین، ص 22.
- 31.
32. عباس ایمان‌پور، و زیبا اکبری، *انقلاب اسلامی ایران؛ چالشی بر نظریه‌های انقلاب*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1387، ص 98.
33. تد اسکاچپول، «*تسین انقلاب‌ها؛ در جستجوی رویکرد اجتماعی*» *نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی*، تهران: نی، 1378، ص 620.
34. منصور معدل، *نظریه‌های انقلاب؛ کوشش برای تطبیق با انقلاب اسلامی*، ترجمه

محمد سالار کسرای، پژوهشنامه متین، شماره اول، ص 21.

35. همان.

36. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران، ترجمه عبدالکریم گواهی، تهران: قلم،

1369، ص 46.

37. همان، صص 274 – 222.

38. Moaddel, p. 88.

39. همان.

40. مصطفی ملکوتیان و دیگران، انقلاب اسلامی؛ چرایی و چگونگی رخداد آن، چاپ

سی و نهم، قم: معارف، 1383، ص 149.

41. Moaddel, p. 126.

42. میشل فوکو، ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟، ترجمه حسین معصومی همدانی،

تهران: هرمس، 1377، ص 52 – 49.

43. لیلی عشقی، زمانی غیر زمان‌ها، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: مرکز بازشناسی اسلام

و ایران، 1379، ص 27.

44. ر. ک: میشل فوکو، پیشین.

45. همان، ص 42.

46. جلال الدین فارسی، چهار انقلاب و دو گرایش مکتبی و دنیا دولتی، تهران: سازمان

تبلیغات اسلامی، 1375، ص 322.

47. انریک لارنا و دیگران، پیشین، ص 24.

48. جان آر گیبینز، سیاست پست مدرن، ترجمه منصور انصاری، تهران: گام نو، 1381،

ص 107.

49. Niki Keddie. Oil, Economic policy and social conflit London, Frank Press, 1980, p. 21.

به نقل از: غلامرضا خواجه سروی، «انقلاب اسلامی و روایت هویت ملی»، گفتارهایی

درباره انقلاب اسلامی، تهران: دانشگاه امام صادق(ع)، 1387.

50. صحیفه نور، ج 7، تهران: سازمان مدارک انقلاب اسلامی، 1372، ص 434.

51. سوره قصص، آیه 5.

52. امام خمینی، *صدور انقلاب از دیدگاه امام خمینی*، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1384، ص 13 - 14.
53. غلامرضا بهروزلک، *پیشین*، ص 119.
54. میشل فوکو، *پیشین*، ص 49-52.
55. اریک لارنا و دیگران، *پیشین*، ص 20 - 21.
56. *قانون اساسی*، ج. 1. ا. 1، اصل 3، بند 16.
57. *همان*، اصل 12.
58. *از مدرنیسم تا پست مدرنیسم (مجموعه مقالات)*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ هفتم، تهران: نی، 1388، ص 553.
59. ژان ایو دورماکن و دانیل موشار، *پیشین*، ص 275.
60. دیوید مارش و جری استوکر، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاج یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، 1378، ص 195 - 196.
61. دیوید هوارث، *(نظریه گفتمان)*، ترجمه سیدعلی اصغر سلطانی، *فصلنامه علوم سیاسی*، ش 2، ص 163.
62. کیت شش، *پیشین*، ص 291.
63. تام باتامور، *پیشین*، ص 56؛ *منوچهر صبوری، جامعه شناسی سیاسی*، تهران: سخن، 1381، ص 86.
64. میشل فوکو، *پیشین*، ص 391.

